

# ابعاد وجودی او ناشناخته ماند...

آیت الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی



یکی دو قرن است که تمدن و فرهنگ مادیرگایی غربی، تهاجم همه جانبه خود را به اسلام و قرآن شروع کرده و هر روز با زبانی و روشی این هجمه را ادامه می دهد و تاکنون بخش مهمی از تمدن اسلامی را که در طول قرون با الهام از تعالیم اسلامی به دست مسلمین به وجود آمده از بین برده و بقیه را هم متزلزل ساخته و چیزی نمانده که این بخش را هم به کلی از بین ببرد. به رغم تلاشها و کوششهای بعضی، افراد و گروههای مسلمان به منظور بیدار کردن مسلمین و به دست آوردن استقلال سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، این تهاجم در حال گسترش است. این از یک سو، از سوی دیگر، اسلام گرفتار طرفدارانی شده است که آن را غلط، بد و زشت معرفی می کنند و هر چه را برخلاف علم و خرد و فطرت است، جزو دین به حساب می آورند. اسلامی که طرفدار حق و عدالت و آزادی و دانش و اندیشه و ترقی و نوگرایی است و دشمن خشونت و ظلم و جهل و اسارت فکر و اندیشه است، در میان چنان دشمنان و چنین دوستانی گرفتار آمده است و به مردانی مانند مفید و خواجه یض و سیدجمال الدین و مدرس و امام خمینی و مطهری و مانند اینها به شدت احساس نیاز می شود، رحمت الله علیهم اجمعین.

مرحوم شهید سید محمد حسینی بهشتی یکی از این نادر مردان کم نظیر بود. ساده و پرتمر و ناشناس زندگی کرد، مظلوم شهید شد و ابعاد وجودی او ناشناخته ماند. حضرت امام، رضوان الله تعالی علیه، درباره او فرمود، «بهشتی یکی فرد نبود، یک امت بود.» و این تعبیری است که خداوند فقط درباره حضرت ابراهیم، قهرمان بت شکن توحید، به کار برده است: «ان ابراهیم کان امتاً قانتاً». من او را از سالهای بیست و سه و بیست و چهار و از روز ورود به قم برای تحصیل می شناسم و با او همدرس و هم بحث و همفکر و همراز و همکار بودم، تا روزی که شهید شد.

او سخت متدین و متشرع و خدا ترس بود. از آنهایی نبود که اسلام را برای خود و نفع خود می خواهند و از هر دستور شرع که به نفع آنها تمام شود طرفداری می کنند و سخت آن را ترویج می کنند و هر دستوری را که به ضرر آنها تمام شود، هر چند از نظر اسلام مهم باشد، طرد می کنند.

او فقیه و اصولی و فیلسوف بود. در فقه و اصول و فلسفه زحمات زیادی کشیده بود. هرگاه در میان اهل نظر و در محافل علمی قرار می گرفت، در بین امثال و اقارانش نامدار و انگشت نما بود و نظر دیگران را به خود جلب می کرد. در مسائل علمی اطلاعات و آگاهی وسیع داشت و نوآوری هایی داشت که مخصوص خود او و نتیجه تفکر و تحقیق او بود.

در کنار اطلاعات وسیع و تحقیقات قابل توجه، بیان صریح و قاطع و منطقی بیرومند داشت. کمتر اشخاصی بودند که تحت تأثیر بیان و منطق او قرار نگیرند و بتوانند در برابر گفتار او مقاومت نمایند و مغلوب نگردند.

در مسائل جهانی آگاهی گسترده داشت. انسان را، اسلام را، جهان غرب و شرق را، دشمنان اسلام و نقشه های آنان را خوب می شناخت و عمیقاً در این باره فکر و طرح داشت. برنامه ریز، تشکیلاتی و مدیر لایقی بود. آثار مهمی که از او به یادگار مانده است شاهد صدق این گفتار است.

از این جهت که بگذریم، از نظر اخلاقی و روحی، جهات مثبت و

برجستگیهای ویژه داشت. منصف بود. در کاری که با حرکت دیگران انجام داده بود سهم خود را کم و سهم دیگران را مهم و قابل توجه می دانست. هیچ گاه نشد که کار دیگران را به خود نسبت دهد یا تلاش دیگران را نادیده بگیرد. حتی با کسی که با او غیرمنصفانه و ظالمانه رفتار کرده بود با انصاف و عدل برخورد می کرد. بنی صدر یکی از اشخاصی بود که بی جا با او دشمنی می ورزید چون او را قیاب خود و خود را رقیب او می دانست، بی رحمانه او را می کوبید. در حالی که او پس از انتخاب بنی صدر به ریاست جمهوری به حضرت امام پیشنهاد کرد که فرماندهی کل قوا را به او بدهد (چون معتقد بود که اگر رئیس جمهور قوای مسلح را در اختیار نداشته باشد نمی تواند وظایف ریاست جمهوری را درست انجام دهد). البته حضرت امام (ره) تأمل داشت که این کار را بکند یا نه. شهید بهشتی پیشنهاد کرد و اصرار ورزید و دوستان دیگر هم تأیید کردند تا سرانجام امام قبول کرد و فرماندهی کل قوا را به او تفویض کرد. غیر از این، در چند مورد دیگر هم مرحوم شهید بهشتی به کمک و مساعدت بنی صدر شتافت، ولی او بدترین دشمنی ها را با بهشتی کرد. در جریان تصویب پلیس قضایی با صراحت مخالفت می کرد و می گفت، «قصد بهشتی از ایجاد پلیس قضایی این است که نیروی مسلح را در اختیار داشته باشد.» پس از فوت آیت الله سید محمود طالقانی، روزی بنی صدر که از مسافرتی داخلی بازگشته بود، در مجلسی با خنده و تمسخر گفت، «اهالی آن شهر شعار می دادند و می گفتند، «بهشتی، طالقانی را تو کشتی.» همه اهل مجلس از این توهین ناراحت شدند.

وقتی که بنی صدر به فکر فرار افتاد و در مخفیگاهی پنهان شد، نیروهای انقلاب در پی بنی صدر می گشتند و خانم بنی صدر را با خانم سودابه سدیقی گرفتند و به مرحوم بهشتی مژده دادند که خانم بنی صدر را دستگیر کرده ایم. اکنون بنی صدر هر جا باشد خود را تسلیم می کند. با وجود آن همه سوابق، مرحوم شهید بهشتی سخت برآشفته و گفت، «ما حق نداریم یک زن را دستگیر کنیم، در حالی که هیچ تقصیری ندارد الا این که زن بنی صدر است و شوهرش به خاطر خیانت به کشور تحت تعقیب است.» و دستور داد که فوراً او را آزاد کنند. مردمگرا بود و از کاری که برای مردم قابل هضم نبود، حذر می کرد و می گفت، «با برخلاف افکار عمومی کاری ننشود یا تلاش کنیم مردم را در جریان کارها قرار دهیم و تحریک عواطف نکنیم. باید مردم ملتبه نباشند، هر چند که اعتراض نمایند.»

ایشان هنوز در قم طلبه بود که دبیرستان دین و دانش را بنا نهاد و با تلاش زیاد آن را به دبیرستان نمونه ای تبدیل کرد. در عین حال که از تعلیم و تربیت نونهالان غافل نبود و در رفع کمبود و نواقص آموزش و پرورش فکر و اقدام می کرد، در رؤیای حکومت اسلامی بود. دوستان را گرد هم می آورد و به اندیشیدن درباره حکومت اسلامی و برنامه و طرح آن وادارشان می ساخت. بعدها که از قم به تهران مهاجرت کرد، خدمات خود را در تهران پی گرفت و در آنجا، علاوه بر کار در آموزش و پرورش، با نیروهای مترقی و مبارز مسلمان همکاری نزدیک داشت. در تهران همگان به صلاحیت و توان علمی و برنامه ریزی او معترف شدند. تا اینکه قرار شد به آلمان برود و کاری را که مرحوم آیت الله بروجردی آغاز کرده بود، پی بگیرد و به اتمام برساند. با همکاری مرحوم آیت الله میلانی و مساعدت مرحوم

آیت الله خوانساری به اروپا رفت و در آنجا مراکز اسلامی بسیار مهمی را ایجاد کرد و به دانشجویان مسلمان ایرانی و غیر ایرانی تشکل داد. وی در آلمان پناه علمی و سیاسی و مسلمانان را به اعتراف همه مطلعان، در کار خود بسیار موفق بود. پس از بازگشت به ایران نیز آن مرکز را از دور هدایت می کرد. در ایران در حسینیه ارشاد و در مجالسی که آن روزها به منظور تنویر افکار و بالا بردن سطح اطلاعات و آگاهی مردم تشکیل می شدند، سخنرانیهای پرشور می کرد و همکاری نزدیک با مؤسسه رفاه و مؤسسات مشابه دیگر داشت. تصحیح کتب درسی را با همکاری مرحوم باهنر و به منظور وارد کردن مطالب صحیح مذهبی و علمی و پاکسازی کتابها از مطالب باطل و گمراه کننده برعهده گرفت و با گروهی از دوستان، جمعی را راه انداخت که در مطالب اسلامی مطالعه و تحقیق کنند و اسلام راستین را در اختیار افراد جامعه قرار دهند.

وقتی که جریان انقلاب و شور و شوق عمومی بالا گرفت، او همه امکانات و توان فکری خود را در اختیار انقلاب قرار داد و تمام وقت خود را صرف هدایت نیروهای انقلابی می کرد، تا آنجا که کلیه کارهایش با تعطیلی کشید. در یک کلمه، ترتیب مبارزه با رژیم و تنظیم نیروهای انقلابی و برنامه ریزی و کارهایی که لازم بود در مسیر انقلاب بشود، همه با شرکت ایشان انجام می گرفت. گذشته از حضرت امام که آن روز در خارج تشریف داشتند، رهبری نیروهای انقلاب با بهشتی بود. دیگران هم با او مشارکت داشتند ولی سهم او از همه بیشتر بود.

با علاقه و ایمان و شوق کار می کرد و از انجام هیچ کاری مضایقه نداشت و در این راه، همه خطرات را پذیرفته بود. پس از پیروزی انقلاب در پیشبرد انقلاب سهمی به سزا داشت. در خبرگان قانون اساسی، که مهم ترین خبرگان دوره امام بود و قریب ۷۰ نفر از فحول علما در آن گرد آمده بودند، در تنظیم دقیق قانون اساسی، نقش تعیین کننده و فراموش نشدنی داشت.

نقش مؤثر ایشان در تأسیس حزب جمهوری اسلامی روشن بود. هر چند دوستان دیگر هم بودند، ولی ابتکار و گردانندگی با ایشان بود. خوب به یاد دارم روزی در جواب این سؤال ایشان از من که «چرا دیگر به حزب نمی آیی؟» به آن شهید گفتم، «به نظر می رسد که اهداف نخستین کم کم فراموش می شود و به انحراف کشیده می شویم. چرا این همه اصرار دارید که فلان کس رئیس جمهور شود؟» او گفت، «با کنار رفتن دردی علاج نمی شود. باید همه تلاش کنیم جلوی انحراف را بگیریم.» و تازه بود مواظبت کرد که انحرافی به وجود نیاید و خللی وارد نشود. بعد از شهادت ایشان بود که کار به جایی رسید که حضرت امام دستور داد بساط حزب برچیده شود. او طرفدار اسلام واقعی بود، اسلامی به دور از ترس، واپس گرایی، بیگانه پرستی و خودکامگی. مردمگرا بود و برخوردار از درکی عمیق نسبت به جوانان. گذشته روزگار سبب شد آنهایی هم که در نیافته بودند، فهمیدند که بهشتی یگانه ای بود که رفت و دیگر کسی جای خالی او را پر نمی کند و نکرد.

لله عمرک من قصیر  
یارب عمر طالب الادناس  
عاش سعیداً و مات سعیداً